

## مسئولیت غاصب در فرض وجود عین مغضوب و فرض معیوب شدن آن<sup>۱</sup>

دکتر علیرضا عسگری\*

چکیده:

در این مقاله مسئولیت غاصب در دو فرض مورد بررسی قرار گرفته است. فرض اول: جائیکه عین مغضوب در دست غاصب موجود است که در صورت امکان رد آن عین، بدون این که خسارتی متوجه غاصب گردد بایستی خود آن عین مسترد گردد ولی اگر بازگرداندن عین به مالک موجب خسارت زیادی به غاصب شود در این حالت هم اکثر فقهاء قائل به وجوب رد شده‌اند ولی در این مقاله ضمن بیان ادله ی قائلین به رد عین و نقد آنها قوی که در فرض مسأله قائل به دادن بدل می‌باشد ترجیح داده شده است.

فرض دوم: جائی است که مال مغضوب معیوب شده باشد. که برای این فرض نیز دو حالت متصور گردیده حالت استقرار عیب و عدم سرایت آن عیب به همه مال، که حکم این حالت، رد عین همراه با اُرش معین گردیده و حالت دیگر، عدم استقرار عیب و سرایت به جاهای دیگر مال مغضوب می‌باشد که نگارنده در این مقاله قول به تفصیل میان این که عامل سرایت غاصب باشد و این که عامل سرایت غاصب نباشد را اختیار نموده و در صورت اول غاصب را ضامن دانسته و در صورت دوم قائل به عدم ضمان او شده است.

کلیدواژه: مسئولیت، خسارت، ضمان، عیب، غصب.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۸۹/۳/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱/۱۶

\* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم - [mohammad.asgari88@gmail.com](mailto:mohammad.asgari88@gmail.com)

## مقدمه

برای مالی که توسط غاصب غصب شده حالات مختلفی متصور است: یک حالت آن است که عین آن مال مغضوب بدون عیب موجود باشد. حالت دوم آن است که مال مغضوب ناقص و یا معیوب شده باشد. حالت سوم که مطرح است آن است که عین موجود است ولی امکان رد آن به مالک به عللی ممکن نیست و حالت آخر آن که مال مغضوب در ید غاصب تلف شده باشد.

در این مقاله بر آنیم که احکام حالت اول و دوم را همراه با ادله آنها مورد بررسی قرار دهیم.

## الف - مسؤولیت غاصب در فرض بقاء عین

بدون تردید زمانی که مال مغضوب موجود باشد غاصب ملزم است آن را به صاحبش بازگرداند و نمی‌توان مالک‌عین را ملزم نمود که بدل آن را اعم از مثل و قیمت دریافت دارد و از طرف دیگر مالک نیز حق ندارد مثل و قیمت را در صورت بقاء عین مطالبه نماید. (علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۲، ۳۹۷)

قانونگذار ایرانی نیز به تبعیت از فقه امامیه در ماده ۳۱۱ ق. م مقرر داشته است که «غاصب باید مال مغضوب را به صاحب آن رد نماید...»

صاحب جواهر(ره) این مسأله را اجماعی دانسته و نوشته است بین ما - علمای امامیه - اختلافی نیست در این که مال مغضوب تا زمانی که موجود است واجب است برگشت داده شود بلکه اجماع به هردو قسم آن - محصل و منقول - بر وجوب رد مال مغضوب وجود دارد اگر نگوییم این وجوب ضرورت مذهب می‌باشد بعلاوه قول امام(ع) در نصوص گذشته چنین بوده که «کل مغضوب مردود» (عاملی، وسائل الشیعه، ۲، ۳۷۲) یعنی هر چیزی که غصب شده باید رد شود. ایشان در ادامه قائل شده‌اند که دشواری رد عین نمی‌تواند وجوب و الزام به رد را از بین ببرد. (نجفی، جواهر الکلام، ۳۷، ۷۵)

علاوه بر اجماع و روایت فوق‌الذکر می‌توان ادله زیر را برای حکم مورد استناد قرار داد:



## ۱- نهی از اکل مال به باطل

آیه شریفه می‌فرماید: (وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ) (بقره، ۱۸۸) یعنی اموال یکدیگر را به باطل (به ناحق) در میان خود نخورید. این آیه بر وجوب ردّ دلالت می‌نماید چون عدم ردّ مال مغضوب معنایش همان «اکل» است که در آیه مورد نهی واقع شده است.

## ۲- روایت معروف و مشهور در میان فقهاء که از پیامبر (ص) به طور مرسل نقل

شده است: «ان الناس مسلطون علی اموالهم» (مجلسی، بحارالانوار، ۲، ۲۳۷) یعنی مردم بر اموال خویش سلطه دارند.

این حدیث به جهت مرسله بودن ضعیف است ولی ضعف آن به دلیل آن که اصحاب و علما قدیم و جدید به آن عمل نموده‌اند جبران می‌گردد و قابل استناد است.

طبق این روایت می‌توان گفت که هیچکس حق ندارد سطله ی کسی بر مالش را از بین ببرد و اگر سلطه از بین رفت باید به حالت اولیّه خویش برگردد و برگشت ندادن عین و الزام به قیمت یا مثل، سلطه ی اولیه شخص را تحقق نمی‌بخشد. بنابراین تنها با ردّ عین مال مغضوب است که مفهوم حدیث تحقق می‌یابد.

## ۳- ممنوعیت تصرف غیر مجاز در مال غیر

روایتی از حضرت حجت (ع) نقل شده است که فرمودند: «لایجوز لاحد ان یتصرف فی مال غیره الا باذنه» (عاملی، وسائل الشیعه، ۱۷، ۳۰۹) یعنی برای هیچکس جایز نیست که در مال غیر تصرف نماید مگر با اجازه او.

بنابراین امساک و عدم ردّ مال غیر حتی برای یک لحظه، تصرف در مال غیر بدون اذن اوست که چنین کاری جایز نیست.

ممکن است اشکال شود که نگهداری مال غیر، تصرف محسوب نمی‌شود. برای رفع این اشکال می‌توان به عمومیت حدیثی که از پیامبر (ص) رسیده تمسک جست و به آن اکتفا نمود آنجا که فرمودند: «لا یحلُّ مال امرء مسلم لاخیه الا عن طیب نفسه.» (عاملی، وسائل الشیعه



۱۷، ۴۲۵) یعنی حلال نیست مال مسلمان بر برادر او مگر با رضایت و طیب خاطر او. این روایت دلالت می‌کند بر حرام بودن همه‌ی کارهایی که در رابطه‌ی با مال دیگران ممکن است صورت گیرد که نگهداری و امساک و در اختیار داشتن از جمله آنهاست. (انصاری، مکاسب، ۳، ۲۰۰)

#### ۴- بناء عقلا مبنی بر ردّ عین

یکی دیگر از ادله‌ای که می‌توان برای ردّ مال مأخوذ به آن تمسک نمود بنای عقلاست. سیره و بناء عقلا چنین بوده و هست که در صورت بقاء مال مأخوذ به ردّ آن به مالکش حکم می‌کنند و أخذ را در صورت امساک نمودن مذمت می‌کنند و وقتی که این بنا را ضمیمه کنیم به عدم ردّ از ناحیه شارع، به حکم شارع در این خصوص دست می‌یابیم.

#### ۵- حکم عقل

بدون شک عدم ردّ مال غیر به مالک آن بدون رضایت او از مصادیق بارز ظلم محسوب می‌شود و عقل چنین ظلمی را تقبیح می‌نماید. در کنار ادله‌ی مذکور از قاعده احترام مال مسلم هم می‌توان یاد کرد. از مجموع ادله فوق ثابت می‌شود که ردّ مال مغضوب برغاصب الزامی است. نتیجه این الزام، مطلبی است که قانون‌گذار در ماده ۳۱۳ ق.م. به آن تصریح کرده است. «هرگاه کسی در زمین خود با مصالح متعلقه به دیگری بنائی را بسازد یا درخت غیر را بدون اذن مالک در آن زمین غرس کند صاحب مال یا درخت می‌تواند قطع یا نزع آن را بخواهد مگر این که به اخذ قیمت تراضی نمایند.» (قانون مدنی، ماده ۳۱۳)

اما آیا می‌توان این حکم را با این اطلاقش پذیرفت؟ به نظر مشکل می‌رسد مخصوصاً در مواردی که مالک در مقام سوءاستفاده از این حق خودش برآید و به منظور اضرار به غاصب، به گرفتن مال خود اصرار ورزد و یا این که بازگرداندن عین مغضوب موجب ورود ضرر زیادی به غاصب گردد و یا این که بدانیم با در آوردن و بازگرداندن آن عین مغضوب، خود آن عین معیوب و یا تلف می‌شود.



صاحب‌جواهر(ره) در شبیه این مسأله، یعنی جائی که یک تخته چوب مغضوب را در یک کشتی به کار ببرند گفته‌اند: اگر شخصی تخته چوب غصبی را در کشتی خود نصب نماید واجب است آن را قطع نماید البته در صورتی که خوف این نباشد که در نتیجه کندن آن، نفس محترمی هلاک گردد و یا مال محترمی از بین برود. (نجفی، جواهرالکلام، ۳۷، ۷۶)

و نیز او از شهیداول در دروس نقل می‌کند که گفته‌است: «رد مال مغضوب به مالک آن واجب است» دلیل مسأله اجماع و نیز قاعده علی‌الید می‌باشد اگرچه رد آن مال خیلی دشوار باشد مانند آجر بکار رفته در ساختمان و تخته‌چوب در کشتی، هرچند رد مال مغضوب منجر به خراب شدن مال غاصب گردد چراکه بنا نمودن با مال مغضوب حرمتی ندارد و غاصب ضامن ارش نقصان آن عین و نیز اجرت آن خواهد بود. اگر معلوم شود با اخراج آنها، معیوب شده و قابل استفاده نخواهد بود در این صورت غاصب ضامن قیمت آن می‌گردد» و شهیدثانی در مسالک قائل شده‌اند که ظاهر فتاوی فقها این است که در این صورت رد عین واجب نبوده و عین به منزله‌ی معدوم است.» (همان)

از کلام شهیداول روشن می‌شود که ایشان به‌طور مطلق حکم به تخریب بنا و کشتی نداده‌اند بلکه اگر معلوم باشد با تخریب، خود آن مال مغضوب معیوب شده و از قابلیت انتفاع ساقط می‌شود در این صورت غاصب ضامن قیمت خواهد بود.

۱۱۹

اما شهیدثانی هرچند در مسالک در فرض مذکور حکم به عدم وجوب رد عین مغضوبه نمودند ولی در ادامه فرموده‌اند: «اگر قائل به وجوب رد عین با قیمت شویم کلامی نیکوست هرچند جمع میان قیمت و رد عین صورت می‌گیرد.» (شهیدثانی، مسالک‌الافهام، ۱۲، ۱۷۶)

این نظر شهیدثانی بعید به نظر می‌رسد چرا که صرف نظر از منافات با قاعده لاضرر با اجرای این حکم مغضوب‌منه هم مالک عوض شرعی می‌شود (قیمت) و هم مالک عین مغضوبه (معیوب) و این جمع بین عوض و معوض خواهد شد و صحیح نیست چراکه دریافت عوض یعنی قیمت اقتضای آن را دارد که معوض به ملکیت دافع در آید.

آنچه مهم است حکم صورتی است که معلوم باشد با خراب کردن بنا به عین مغضوب آسیبی نمی‌رسد در این فرض بدون شک در صورتی که به مال غاصب با خارج ساختن عین مغضوب آسیب

چندان مهمی وارد نشود بایستی عین مغضوب را خارج ساخت و در اختیار مالکش قرار داد اما در صورتی که با خارج نمودن عین مغضوب خسارت بسیار عظیمی متوجه غاصب می شود مثلاً عین مغضوب آهنی است که با اخراج آن بخش اعظمی از ساختمان تخریب می گردد آیا باز هم می توان در این فرض حکم به وجوب ردّ عین مغضوب داد؟

حضرت امام (ره) در خصوص این مسأله در تحریر الوسیله چنین نوشته اند: «یجب ردّ المغضوب الی مالک مادام باقیاً و ان کان فی ردّه مؤونه بل و ان استلزم ردّه الضرر علیه حتی انه لو ادخل الخشب المغضوبه فی بناء لزم علیه اخراجها و ردّها لو ارادها المالك و ان اذی الی خراب البناء و کذا لو ادخل اللوح المغضوب فی سفینته یجب علیه نزعہ و ردّه الاً اذا خیف من قلعه الغرق الموجب لهلاک نفس محترمه او مال محترم لغیر الغاصب الجاهل بالغصب و الاً ففیه تفصیل.» (امام خمینی، تحریر الوسیله، ۲، ۱۵۷)

یعنی: ردّ مال مغضوب مادامی که باقیست واجب است اگرچه ردّ آن مال مغضوب مستلزم ضرری بر غاصب باشد تا جائی که اگر غاصب چوب مغضوبی را در بنا داخل کرده باشد واجب است که آن را خارج نماید و به صاحبش ردّ نماید البته در صورتی که مالک آن را مطالبه نماید هر چند که اخراج آن منجر به خراب شدن بنا گردد و همچنین اگر غاصب تخته چوب مغضوبی را در کشتی اش به کار برده باشد واجب است آن را جدا کرده و به صاحبش ردّ نماید مگر در صورتی که ترس آن باشد که کندن تخته از کشتی، موجب غرق شدن آن و در نتیجه نفس محترمی به هلاک برسد و یا این که مال محترمی که متعلق به غیر غاصب است و او نیز نسبت به چنین غصبی جاهل بوده از بین برود و در غیر این صورت در مسأله تفصیل است.»

همانطور می بینیم امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله حکم به ردّ عین نموده اگرچه باعث شود خسارتی زیاد متوجه غاصب گردد فقط دو مورد را استثنا نموده اند، مورد اول آن که ردّ عین موجب هلاک نفس محترمه ای گردد و دیگر آن که باعث از بین رفتن مال محترم غیر غاصب که جاهل به غصب است گردد.

به نظر می رسد دلیل مستثنای اول، قاعده ترجیح اهم بر مهم باشد که در فرض تزامم و تعارض حقوق به کار می رود و دلیل مستثنای دوم، قاعده لاضرر باشد.



اما در صورتی که ردّ عین موجب از بین رفتن مال خود غاصب باشد امام(ره) در این صورت حکم به ردّ مال مغضوب نموده‌اند. اگرچه خواهیم دید که نظر ایشان در «کتاب البیع» غیر از این است.

اما این سؤال در اینجا مطرح است که اگر در همین صورت، ردّ عین مال موجب تخریبی عظیم و تضییع اموال زیادی که متعلق به غاصب است شود آیا نمی‌توان گفت حکم به ردّ بدل به صواب نزدیکتر است؟ بنابراین آن نصوص و ادله‌ی وارده‌ی نسبت به ردّ عین را حمل کنیم به مواردی که ردّ عین مستلزم خسارت بسیار زیاد به غاصب نباشد. کما این که بعضی از فقهای شیعه و نیز اهل تسنن در فرض مذکور حکم به ردّ مثل و قیمت داده‌اند. (بجنوردی، قواعد الفقهیه، ۴، ۹۵) و نیز در قوانین موضوعه بسیاری از کشورها مثل فرانسه حکم به استرداد عین با ضرر پذیرفته نشده و موجب شده که بدل پرداخت شود. (ماده‌ی ۵۵۴ قانون مدنی فرانسه) برای رسیدن به یک پاسخ منطقی لازم است مسأله را بیشتر مورد دقت نظر قرار بدهیم.

عمده‌ی ادله‌ای که قائلین به وجوب ردّ عین در فرض مذکور دارند می‌تواند موارد ذیل باشد:

۱- روایتی که از حضرت علی(ع) رسیده است که فرموده‌اند: «ان الحجر المغصوب فی الدار رهن علی خرابها» یعنی که سنگی که به غصب درخانه نصب شده در گرو ویرانی آن خانه است. (نهج البلاغه، حکمت، ۲۴۰) که با تمسک به اطلاق این روایت و ظاهر آن حکم به وجوب ردّ عین نموده‌اند اگرچه باعث خرابی و تلف مال فراوان گردد.

۲- روایتی که در آن امام (ع) فرموده‌اند: «... لان الغصب كله مردود» یعنی: چراکه مال مغضوب بتمامه باید برگردانده شود. (عاملی، وسایل الشیعه، باب ۱ از ابواب انفال - ح ۴ از کتاب خمس) که از اطلاق این حدیث نیز استفاده کرده‌اند که مال مغضوبه در هر شرایطی باید به صاحبش برگردد.

۳- دلیلی که محقق رشتی آورده‌اند: «ان ردّ المغصوب واجب مطلقاً حتی الفلوس فیما لو توقف ردّه علی صرف آلاف الکرور فضلاً عن غیره لان ابقاء المغصوب کابتداء الغصب لایرخص فیه بسبب التضرر المالی» یعنی: ردّ مال غصبی واجب است مطلقاً حتی اگر یک پول مسی بی‌ارزش باشد و بازگرداندن آن متوقف بر هزینه‌ی هزاران کرور باشد چه رسد به غیر آن زیر نگاه داشتن



مال مغضوب همانند ابتداء برغصب است که تضرر مالی سبب مجاز شدن آن نمی‌شود. (محقق رشتی، کتاب الغصب، به نقل از کتاب الغصب شیرازی، ۱۶۱)

۴- دلیل دیگر قاعده‌ی اقدام است بنابراین با اقدام غاصب نسبت به از بین بردن مال خودش، دیگر برای مالش احترام باقی نمی‌ماند تا رعایتش لازم باشد مثل این که انسان عالمماً عامداً چیزی را همراه با ضرر بخرد و خیار در آن بیع هم برای خود نگذارد.

۵- دلیل دیگر قاعده‌ی الاخذ بالاشق است. صاحب‌جواهر در این خصوص می‌نویسد: اگر کشتی‌ای که در آن تخته‌ی مغضوب بکار رفته با کشتی‌های دیگر غاصب مخلوط شد و دستیابی به تخته‌های مغضوب ممکن نبود مگر این که سایر کشتی‌ها شکسته شوند ظاهر آن است که این شکستن از باب مقدمه جایز باشد اگرچه از شافییه احتمال عدم حکایت شده لیکن برای این نظر محلی نیست، چراکه نص و فتوی مطابقت دارند برالزام غاصب بالاشق به وجهی که این الزام بر نفی ضرر و حرج مقدمه است. (نجفی، جواهر الکلام، ۳۷، ۷۸ - ۷۷)

ادله‌ی مذکور با اشکالاتی مواجه هستند که عبارتند از:

۱- در مورد دلیل اول همانگونه که حضرت امام(ره) فرموده‌اند که «وَجوب ردّ مال مغضوب در مفروض مسأله امری است که عقلاً عالم آن را منکر و ناپسند می‌دانند و شرع اگرچه امکان دارد در فرض مذکور حکم به لزوم ردّ نماید ولو بلغ ما بلغ به جهت تأدیب غاصب و اصلاح اجتماع انسانی از جهت ریشه‌کن نمودن ماده‌ی فساد ولی چنین حکمی زمانی خواهد بود که یک دلیلی بر آن دلالت نماید و در ما نحن فیه دلیلی غیر از این روایت و امثال آن نیست و به امثال اینها نمی‌توان به امری که عقلاً آن را منکر و ناپسند می‌دانند حکم نمود.» (امام خمینی، البیع تقریرات، ۳۵۹) و نیز در کتاب البیع فرموده‌اند: «بعید نیست که این حدیث کنایه باشد از این که غصب مستلزم یک ضرری از ناحیه خدا برغاصب باشد بنابراین از این حدیث جواز تخریب بنایی که دارای چند طبقه است به مجرد این که یک تخته چوب غصبی در آن است استفاده نمی‌شود.» (همان، ۱، ۶۵۷) پس نمی‌توان با استناد به ظهور بدوی روایت در خراب نمودن خانه و خارج کردن سنگ مغضوب و رد آن به صاحبش، حکم نمود بلکه اساساً انصراف عرفی این حدیث چیزی غیر از ظاهر آن است و آن عبارت است از این که: خانه‌ای که در آن مصالح مغضوبه بکار رفته برکت و بقائی





در آن نیست و به خاطر این مصالح مغضوبه، در معرض خرابی است. بنابراین مفاد حدیث از حیث فقه الحدیث همانگونه که حضرت امام فرموده‌اند: «بنابراین این حدیث بر فرض صحت سند آن روایتی اخلاقی است و ناظر به این است که چنین خانه‌ای از ناحیه‌ی خداوند خراب است.» (همان، ۳۵۹) جنبه‌ی اخلاقی دارد نه جنبه‌ی الزامی فلذا در مقام جعل حکم نیست و از آن استفاده نمی‌شود که ردّ حجر مغضوب واجب است، ولو این که همه خانه خراب شود که هرگز عقلاً چنین کاری را تأیید نمی‌کنند.

۲- در مورد دلیل دوم نیز به نظر می‌رسد که حدیث منصرف است از موردی که رد آن مال مغضوب باعث خرابی خیلی زیاد و از بین رفتن سرمایه فراوان می‌گردد و به مواردی که امکان رد وجود داشته باشد و خسارت زیاد ببار نیاید انصراف دارد. دلیل این انصراف هم همان انکار عقلاً نسبت به ردّ عین در فرض مذکور است همانگونه که در مورد قبل ذکر شد.

۳- در مورد دلیلی که محقق رشتی آورده‌اند: اشکالی که بر این کلام وارد است این است که کدام عرف از «الغصب کله مردود» می‌فهمد که در هر شرایطی و با هر سختی واجب است عین مغضوبه باز گردد اگرچه به قیمت آن تمام شود که چندین برابر خسارت متوجه غاصب گردد؟

۴- در مورد دلیل چهارم: در این مورد به نظر می‌رسد قاعده نفی ضرر حاکم است و در اجرای این قاعده بین مواردی که مکلف تقصیر کرده و یا نکرده فرقی نمی‌کند یعنی حتی اگر منشاء این ضرر عظیم خود مکلف بوده و او در اینجا تقصیر کرده باشد باز واجب نمی‌شود که آن عین مغضوبه را که خارج کردنش باعث تخریب ساختمان به طور کلی می‌گردد خارج ساخت.

همچنان که در مورد بیع مثلاً گفته می‌شود اگر تقصیر مشتری نسبت به فحص از قیمت سبب غبن او باشد بیع لازم نمی‌شود و شخص جاهل به قیمت سوقیه به بدون تحقیق از قیمت اقدام به خرید کند و ضرر فاحشی بر او وارد گردد خیار غبن برای او محقق است و اقدام به خرید بدون تحقیق مسقط خیار قرار داده نشده است. (خوانساری، ۵، ۱۴۰۵ - ۲۰۸) آری در صورتی که شخص اقدام به ضرر خودش نماید مثل این که خرید و فروش کند درحالی که علم به عیب و غبن دارد در این صورت بیع لازم می‌شود در چنین مواردی گفته می‌شود شخص اقدام علیه خودش کرده و احترام مالش را خود از بیع برده اما ما نحن فیه از این قبیل نیست.



حاصل سخن آن که اقدام بر فعلی که ضرر با آن فعل اتفاق می‌افتد و یا این که لازمه آن فعل ضرر می‌باشد اقدام بر ضرر محسوب نمی‌شود، بلکه اقدام بر ضرر آن است که شخصی مرتکب نفس ضرر شود مثل آن که بیعی انجام دهد به کمتر از قیمت واقعی و یا چیزی را به بیشتر از قیمت معمول خریداری نماید درحالی که علم به آن دارد که در مورد اول این کالائی را که می‌فروشد بیش از این ارزش دارد و در مورد دوم این کالائی را که می‌خرد ارزش آن اینقدر نیست و ما نحن فیه از این قبیل نیست زیرا اقدام بر نفس ضرر نیست بلکه به زعم و خیال غاصب اقدام بر نفع است. اگر گفته شود غاصب با علم به خراب شدن مال خویش، مال غصبی را در اموال خود نصب کرده و بنابراین خرابی که بعد از آن متوجه او می‌شود مستند به فعل خودش می‌باشد بنابراین قاعده‌ی اقدام مقدم بر قاعده‌ی نفی ضرر خواهد بود.

می‌توان در جواب گفت، اقدام غاصب اقدام به ضرر و خراب کردن مال خود نیست او به جهت استفاده و بهره‌وری آن مال را مورد استفاده قرار داده نه به قصد تخریب مالش و لذا اگر چنین علمی داشت اقدام به آن کار نمی‌کرد بلکه او احتمال بسیار ضعیف بر خرابی مالش می‌داد که عقلاً به چنین احتمالات ضعیف اعتناء نمی‌کنند به تعبیر دیگر قاعده‌ی اقدام و تأثیر آن مبتنی بر اراده‌ی اقدام کننده است و در محل بحث متصرف مال غیر برای کسب منفعت اقدام به تصرف مال غیر کرده نه برای ضمانت و پرداخت خسارت، بنابراین محل بحث تخصصاً از قاعده‌ی اقدام خارج است زیر مراد از اقدام، اقدام بر ضرر است و در بحث ما اقدام برای کسب منفعت است.

۵- اما در مورد دلیل صاحب‌جوهر یعنی دلیل پنجم که بعد از حکم به ردّ عین در فرض مسأله فرموده بودند: چراکه نص و فتوای مطابقند بر الزام غاصب بر اشق احوال به گونه‌ای که این الزام مقدم بر نفی ضرر و حرج می‌باشد. (نجفی، جواهر الکلام، ۳۷، ۷۸ - ۷۷)

اشکال این کلام آنست که اولاً در مسأله نصی را نیافتیم بلکه تنها از ظاهر پاره‌ای از روایات این مسأله استفاده شده بود و ثانیاً چنین نیست که فتوای تمام فقها بر این باشد که در فرض مذکور بایستی عین مأخوذه را به صاحبش بازگرداند اگرچه باعث خرابی تمام ساختمان گردد و اموال زیادی تلف شود بلکه خود صاحب‌جوهر (ره) نقل کرده‌اند (از مبسوط و تذکره و سرائر و مسالک، عدم وجوب نزع را (در موردی که تخته‌ای غصبی در یک کشتی بکار برده شده باشد) بلکه در



مجمع البرهان مقدس اردبیلی نقل کرده بودند که در این مسأله (عدم نزع) هیچ خلافی نیست. (نجفی، جواهر الکلام، ۳۷، ۸۰ - ۷۸)

### نظر نهائی

بنابراین هنگامی که غاصبی مقداری مصالح در ساختمان خویش بکار برده که بازگرداندن آن مصالح موجب خرابی بخش اعظمی از ساختمان گردد در این صورت خراب نمودن آن جایز نیست و «عقلا چنین کاری را منکر و ناپسند می‌شمرند» و نمی‌توان به ادله‌ای که از طرف قائلین به ردّ عین اقامه شده اعتماد نمود زیرا استدلال به آنها با ایراداتی همراه بود و با آن ادله نمی‌توان به امری که عقلا از پذیرفتن آن به شدت پرهیز دارند ملتزم شد. پس باید در فرض مسأله قائل به ردّ بدل شد و یا این که حداقل رعایت متعارف گردد به این بیان که اگر اخراج مثلاً چوب غصبی که در یک کشتی بکار رفته و یا آهنی که در ساختمان بکار رفته مستلزم اسراف و یک ضرر خیلی زیادتر از متعارف نبود در این صورت اخراج و رد آن به صاحبش واجب می‌باشد طبق آن ادله‌ای که براساس ردّ عین مغضوبه بیان کردیم اما اگر خارج نمودن اینها مستلزم اسراف و ضرر بسیار زیاد بود که از متعارف خیلی بیشتر بود در این صورت بایستی مثل یا قیمت را بپردازیم.

اگر گفته شود عدم الزام غاصب در فرض مذکور باعث می‌شود هر غاصبی به خود اجازه‌ی غصب دهد و بعد از آن هم به بهانه‌ی ایجاد خرابی در ساختمان از استرداد آن خودداری خواهد کرد. بنابراین ضمانت اجرای جرم غصب از بین می‌رود.

در پاسخ می‌گوییم غصب دارای دو ضمانت اجراء است، ضمانت اجرای کیفری و ضمانت اجرای مدنی که ضمانت اجرای کیفری از بین نمی‌رود و ضمانت اجرای مدنی هم در دو قسمت ردّ عین و ردّ بدل است که آن هم از بین نمی‌رود.

اگر گفته شود در صورتی که مال مغضوب آن قدر برای صاحب مال مهم باشد که حاضر به هیچ ضمانت اجرایی دیگری و حتی مثل یا قیمت نباشد تکلیف چیست؟

می‌گوییم با فرض تمامیت ادله‌ی یاد شده مبنی بر عدم الزام غاصب در فرض مذکور، این که صاحب مال حاضر نباشد مثل یا قیمت بگیرد وظیفه‌ی غاصب را تغییر نمی‌دهد.



بنابراین همانگونه که از حضرت امام(ره) نقل شد که فرمودند: «وجوب ردّ مال در فرض مذکور امری است که عقلای عالم آن را منکر و ناپسند می‌دانند.» (امام خمینی، البیع، ۳۵۹ - ۳۵۷)

نمی‌توان با استفاده به ظهور یک دسته روایات که بعضاً ضعف سند هم دارند به چیزی که نزد عقلا منکر است استدلال نمود.

در پایان این بحث برای تأیید نظر مختار نظر شریف حضرت امام(ره) در خصوص مسأله از «کتاب البیع» ایشان نقل می‌کنیم.

فرموده‌اند: «درجایی که امکان ردّ مغضوب نیست مگر به واسطه‌ی افساد مال غاصب بعضی قائل شده‌اند به لزوم ردّ و آن بلغ ما بلغ به جهت انصراف ادله‌ی ضرر و حرج از غاصب و دیگر این که الغاصب یؤخذ باشق الاحوال.»

لیکن این انصراف ثابت نشده و مواردی که انصراف مسلم است و أخذ به اشق الاحوال صحیح است جائی است که ردّ مال مغضوب مستلزم تحمّل بعضی مشقات و ضرر و حرج در مقدمات ردّ را به دنبال داشته باشد مثل سفر و همانند آن، اما هنگامی که ردّ مستلزم فساد مال غاصب باشد، این امری غیر مسلم است.

و اما تمسک به «إن المغضوب مردود» فیه مضافاً الی انه فی مقام بیان اصل وجود الردّ و اطلاقه محکوم بادله‌ی الحرج و الضرر، یمكن ان یقال ان ردّ البدل ایضاً ردّ للمغضوب فتأمل هذا مضافاً الی ان الروایه ی مرسله‌ی»

آری گاهی برای وجوب ردّ به روایات باب غصب تمسک شده است و مضمون آنها این است که هرگاه غاصب در زمین مغضوب بنائی را احداث نماید بایستی آن را خراب نماید و زمین را همانگونه که بوده تحویل مغضوب‌منه بدهد، «فانه لیس لعرق ظالم حق» ولی سند اکثر این روایات ضعیف است مضافاً الی الفرق بین ما نحن فیه و مضمون الروایه‌ی چراکه مضمون روایت جدا کردن مال غاصب است از مال مغضوب‌منه و مانحن فیه کردن و جدا ساختن مال مغضوب‌منه است از مال غاصب (چون فرض این است که غاصب چوب و یا آجر غصبی را در ساختمان خویش بکار برده است) و اگرما وجوب نزع را در مورد اول بپذیریم از جهت این که «لیس لعرق ظالم حق» تسلیم وجوب نزع در مورد دوم نمی‌شویم.



و اما آنچه صاحب‌جواهر (قدس سره) از حضرت علی (ع) از نهج‌البلاغه ذکر کرده‌اند که آن حضرت فرموده است: «الحجر المغصوب فی الدار رهن علی خرابها» فهو علی فرض صحه‌ی سنده روایه اخلاقیه‌ی ناظره‌ی الی ان مثل هذه الدار یخرب من قبل الله». و بالجمله و جوب ردّ مال در فرض مذکور امری است که عقلای عالم آن را منکر می‌دانند و شرع درست است که ممکن است به جهت تأدیب غاصب و اصلاح اجتماع انسانی از جهت قلع ماده فساد حکم به لزوم ردّ نماید ولو بلغ ما بلغ اما این درجائست که دلیل داشته باشیم و حال این که در این خصوص ادله‌ی ما مرسل و ضعیف می‌باشد. نمی‌توان به واسطه‌ی آن دلایل به چیزی که نزد عقلا امری منکر است استدلال نمود. (کتاب البیع، تقریرات للامام الخمینی، ۳۵۹ - ۳۵۷) و نیز در کتاب البیع بعد از مخدوش نمودن ادله‌ی وجوب ردّ در فرض مذکور نوشته‌اند: «فلا دلیل فی المسأله علی جواز غرق سفینه‌ی فیها ملایین من مال الغاصب و هدم بناء مشتمل علی طبقات کثیره بمجرد کون لوح مغصوب فیها» سپس با یک استفهام انکاری اساس قول به وجوب ردّ را در فرض مذکور از بین برده‌اند و فرموده‌اند: «اتری امکان الالتزام بانه لو کان خاتم مغصوب ضاع فی بناء مشتمل علی عشر طبقات من الغاصب یحکم بلزوم هدم البناء للعثور علی الخاتم؟!» (همان، ۱، ۶۵۸)

### ب) مسئولیت غاصب در فرض معیوب شدن عین مغصوبه

نتیجه حاصله از بند الف بر استرداد در عین مغصوبه به مالک در صورت عدم تعارض با قاعده-ی لاضرر و لاجرح نسبت به غاصب منتهی شد. مسأله دیگر در اینجا این است که اگر عین مغصوبه در دست غاصب معیوب گردد حکم چیست؟ ضرورت بازگشت عین مغصوبه در صورت عیب آن پابرجاست و یا قابل تبدیل به مثل یا قیمت است؟ ماده‌ی ۳۱۵ قانون مدنی در این باره می‌گوید: «غاصب مسؤول هر نقص و عیبی است که در زمان تصرف او به مال مغصوب وارد شده باشد هر چند مستند به فعل او نباشد.» قبل از پرداختن به این حکم، لازم است که ماهیت عیب از حیث لغت و اصطلاح فقهی مشخص شود.

الف) ماهیت عیب: شیخ انصاری (ره) عیب را این‌گونه تعریف نموده‌اند: «واما العیب: فالظاهر من اللغه والعرف انه النقص عن مرتبه الصحه المتوسطه بینه و بین الکمال». (انصاری، مکاسب، ۵، ۳۵۵)



یعنی ظاهر از لغت و عرف این است که عیب به معنای نقص و کمبود از مرتبه صحت است. مرتبه‌ای که حالت متوسط بین نقص و بین کمال می‌باشد. (یعنی بالاتر از آن حد وسط، «کمال» و پائین‌تر از آن، «نقص» نام دارد)

علّامه و جماعتی دیگر از فقها در تعریف آن آورده‌اند: «ما کان خارجاً عن مقتضى الطبيعة و مجراها» (محقق کرکی، جامع المقاصد، ۴، ۳۲۲) و نیز (عاملی، مفتاح الکرامه، ۴، ۶۱۰) و علّامه اضافه نموده است «الموجب لنقصان فی مالیته» و صاحب ریاض نسبت به این تعریف برای عیب، ادعای اتفاق کرده است.

شیخ انصاری در جای دیگر در تعریف عیب فرموده‌اند: «ان الاولى فی تعریف العیب ما فی التحریر و القواعد من انه نقص فی العین او زیاده فیها تقتضى النقصه المالیه فی عادات التجار». (انصاری، مکاسب، ۴، ۲۵۹)

از عبارات فوق استفاده می‌شود که مراد آنان از عیب، زیادی و نقصانی است که موجب نقص در مالیت عینی یعنی کاهش ارزش مالی آن می‌گردد. به نظر می‌رسد که این معنا در موارد مختلف، متفاوت است و برای تشخیص معیوب شدن عین لازم است که به عرف همان مال مراجعه شود، همان‌طور که از کلام مرحوم شیخ انصاری و صاحب‌جواهر (نجفی، جواهرالکلام، ۲۳، ۲۵۹) استفاده می‌شود زیرا آنان گفته‌اند: «برای پی‌بردن به این که چیزی معیوب شده یا خیر، به عرف مربوط به آن رجوع می‌کنیم. مثلاً در امور مربوط به فرش به عرف فرش فروشان مراجعه می‌کنیم و همین‌طور سایر چیزهای دیگر». (اشکوری، بغیه الطالب، ۳، ۴۸۲) بنابراین اولاً کاهش مالیت باید مستند به تغییر در مال به صورت کم کردن یا زیاد کردن باشد و شامل کاهش قیمت عرفی و بازاری نمی‌شود و ثانیاً اگر تغییر موجب افزایش مالیت شده و یا حداقل موجب کاهش آن نگردد در قلمرو عیب قرار نمی‌گیرد.

## ب) حکم مسأله

عیبی که در مال مأخوذه بوجود می‌آید، از دو حال خارج نیست.

۱- استقرار عیب و عدم سرایت آن به همه مال مأخوذه مثل استیلا بر اتومبیل دیگری و از



بین بردن رنگ آن که معمولاً به موارد دیگر سرایت نمی‌کند.

۲- عدم استقرار عیب و سرایت آن به جاهای دیگر مال مأخوذه.

در صورت اول چه این عیب به فعل خود غاصب باشد و چه به فعل دیگری، چه با این عیب اسم آن مال مغضوبه زایل شود چه نشود، در این صورت آخذ باید آن مال مأخوذ معیوب را به صاحبش برگرداند و همراه با آن ارش را نیز باید بدهد. صاحب جواهر(ره) این مسأله را اجماعی دانسته و فرمود: «از عقل و کتاب و سنت و اجماع می‌توان برای وجوب رد مغضوب در صورت مذکور و همین‌طور ضمان نسبت آنچه فوت شده (یعنی ضمان نسبت به عیوب که پیدا شده) استفاده نمود». (نجفی، جواهر الکلام، ۳۷، ۸۳)

صاحب جواهر نقل می‌کنند که از ابوحنیفه حکایت شده که گفته است «اگر غاصب تغییری در مال مغضوبه بدهد به‌گونه‌ای که اسم آن و نیز منفعت مقصوده از آن زایل شود - مثل این که پیراهنی را چند قطعه کند و یا گندم را آرد نماید - در این صورت غاصب مالک آن شده و نسبت به مالک ضامن قیمت است». صاحب جواهر این نظر را نمی‌پذیرد و می‌فرماید: «و هو کما تری مناف لقاعده بقاء الملك، بل و للمعلوم من الشرع و الله العالم.» (همان)

اما در مورد دوم: یعنی موردی که عیب سرایت نموده و پیوسته زیاد می‌شود تا به از بین رفتن همه آن مال منتهی می‌شود، عقیده شیخ طوسی در مبسوط بر این است که چون عین مال مغضوبه در این موارد در شرف تلف است آن را به منزله مستهلک و معدوم فرض می‌کنیم و در این صورت غاصب ضامن مثل یا قیمت خواهد بود. (شیخ طوسی، مبسوط، ۳، ۸۰)

صاحب شرایع در این خصوص می‌نویسد: «و لو قیل برد العین مع ارش العیب الحاصل ثم کلما ازداد دفع ارش الزیاده کان حسناً» (محقق‌حلی، شرایع الاسلام) یعنی اگر گفته شود که «در این موارد رد عین و ارش عیوب حاصله تا موقع رد عین واجب است و پس از آن نیز هر قدر عیب سرایت کند ارش تعلق می‌گیرد» حکمی نیکوست.

پس تردیدی نیست که عین مغضوب معیوب، موجب رد عین و ارش عیب موجود می‌گردد ولی آیا عیوب افزوده شده در دست مالک در فرض دوم برعهده غاصب است و باید ارش آن را بپردازد یا خیر، دو فرض دارد. ۱- عیوب در حال افزایش غیرقابل اصلاح به وسیله مالک و



نتیجه عمل غاصب باشد. در این صورت غاصب ضامن ارش است. ۲- عیوب در حال افزایش قابل اصلاح توسط مالک باشد ولی اصلاح نکند. مسأله این است که آیا غاصب ضامن ارش این مقدار اضافی هست یا خیر؟ مسأله اختلافی است.

### الف) عدم ضمان

صاحب جامع المقاصد معتقد است اگر مالک بتواند پیشگیری نماید و با این حال اقدام نکند حکم به پرداخت ارش توسط غاصب مشکل است و در مسأله مردّد باقی مانده‌اند. (محقق کرکی، جامع المقاصد، ۶)

شهیدثانی در مسالک فرموده‌اند: «هذا اذا لم يمكن اصلاحه و الا سقط ارش مازاد علی ذلک لاستناد الفائت الی تقصیر المالك كما لو جرحه فترك علاج الجرح مع قدرته فانه لا يكون مضموناً.» (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۲، ۱۸۱)

### ب) ضمان

در مقام عقیده‌ی مذکور صاحب جواهر(ره) به مطالبه‌ی ارش از غاصب اعتقاد دارد زیرا عیوب حاصله ناشی از عیب حادث بوده و لذا ضمان آن برعهده‌ی غاصب است. و نوشته‌اند بعضی ادّعی نفی خلاف کرده‌اند چراکه (در مسأله فوق) جرح ضامن جرح است اگرچه مالک مداوا را انجام نداده و در نتیجه حیوان از بین برود. (نجفی، جواهر الکلام، ۳۷، ۸۴)

### ج) قول به تفصیل (نظر نگارنده)

در این مسأله می‌توان قائل به تفصیل شد بدین صورت: اگر عیب حاصله مستند به عمل غاصب باشد درحالت غاصب نسبت به سرایت آن ضامن است هرچند مالک با قدرت بر پیشگیری اقدام نکند و لیکن عیوبی که مستند به غاصب نبوده بلکه در نتیجه‌ی حوادث قهری ایجاد شده باشند به دو جهت غاصب نسبت به آنها مسؤولیتی ندارد. اولاً: در مرحله‌ی حدوث مستند به غاصب نیستند و ثانیاً: در موقع تسری عیوب نیز فرض آن است که مال در دست مالکش قرار گرفته است





و لذا غاصب بر آن سلطه‌ای ندارد. بنابراین نه قابل استناد به غاصب است و نه در مرحله‌ی تسری در سلطه‌ی غاصب است تا غاصب ضامن باشد. اما عیوب سماوی، سرایت آنها غیرمضمون می‌باشند چراکه این عیوب متجدد حدودث‌شان در زمانی نیست که عین در دست غاصب است و مستند به فعل غاصب نیز نمی‌باشد و دلیلی بر مسئولیت غاصب نسبت به عیوب ناشی از قوه‌ی قاهره نداریم بلکه میزان دلالت دلیل بر مسئولیت غاصب مربوط به جایی است که عیب مستند به غاصب باشد و لذا در این حالت است که غاصب از باب تسبیب مسئولیت پیدا می‌کند.

براین اساس، این گفته فقیهان را که در مورد عیوب غیرمستقر و مسری، مالک می‌تواند مطالبه ارش نماید. به مواردی حمل می‌کنیم که مالک تمکن از علاج و اصلاح و جلوگیری از فساد بقیه را ندارد. زیرا عیبی که مالک قدرت پیشگیری از سرایت آن را داشته باشد و با این حال اقدام نکند عیب مستند به مالک بوده و لذا با عیب حادث در دست غاصب یکسان نبوده و به غاصب مستند نمی‌گردد و از آنجایی که مطابق قاعده، مسئولیت ضرر متوجه کسی است که ضرر مستند به او می‌باشد و لذا مسؤول قرار دادن غاصب نسبت به عیب ساریه از محمل حقوقی برخوردار نیست.

### نتیجه

از مباحث پیش گفته بدست آمد در صورتی که بازگرداندن عین مغضوبه، موجب خسارت زیادی به مال غاصب گردد نمی‌توان با این ادعا که ادله ضرر و حرج از غاصب منصرف هستند و یا این که الغاصب یؤخذ باشق الاحوال و یا این که اموال غاصب حرمت ندارد، به حکمی مستلزم شد که عقلاً آن حکم را بسیار ناپسند و منکر می‌دانند چرا که چنین انصرافی مسلم نیست و سایر ادله‌ای نیز که برای وجوب ردّ عین اقامه گردیده مخدوش می‌باشند بنابراین بایستی از اطلاق ماده‌ی ۳۱۱ ق.م که بیان داشته غاصب باید مال مغضوب را عیناً به صاحب آن ردّ نماید دست کشید و آن را ناظر به مواردی دانست که بازگرداندن عین موجب فساد در مال غاصب، و خسارت زیادی نسبت به او نباشد و در صورت ورود و خسارت زیاد به غاصب حکم به ردّ بدل نمود.

و اما در صورتی که مال مغضوب توسط غاصب معیوب یا ناقص شده باشد در صورتی که آن



عیب سرایت به همه مال نکرده باشد غاصب بایستی همراه با ردّ عین، آرش را نیز بپردازد و در صورت سرایت عیب اگر عمل غاصب موجب سرایت شده باشد او ضامن خواهد بود و الا نمی‌توان او را ضامن دانست.

## فهرست منابع:

### ۱) قرآن کریم

- ۲) الآخوند الخراسانی، محمد کاظم بن حسین، **حاشیه المکاسب**، وزارة الارشاد الاسلامی، ۱۴۰۶.
- ۳) احمد بن حنبل، **مسند**، ناشر دارالکفر، بیروت، ۱۴۱۱.
- ۴) انصاری، شیخ مرتضی بن محمد امین، **المکاسب**، مؤسسه النعمان، بیروت، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- ۵) الايروانی، علی بن الحسین، **حاشیه المکاسب**، مطبعة دار ذوی القربی، ۱۴۲۱ هـ ق الطبعه الاولى.
- ۶) البجنوردی، السید محمد حسن، **القواعد الفقهیه**، الناشر مطبعة الهادی، قم، ۱۴۱۹، هـ. ق.
- ۷) تبریزی، الشيخ الجواد، **ارشاد الطالب الى التعلیق علی المکاسب**، ناشر، قم مطبعة اسماعیلیان ۱۴۱۲ هـ ق، الطبعه الاولى.
- ۸) الحسيني المراغي، السید میر عبدالفتاح بن علی، **العناوين**، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷.
- ۹) خمینی (امام)، سید روح الله موسوی، **تحریر الوسيله**، جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۹ هـ. ش.
- ۱۰) خمینی (امام)، سید روح الله موسوی، **البيع**، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان قم، ۱۴۱۰ هـ ق، الطبعه الرابعه.
- ۱۱) خوئی، السید ابوالقاسم الموسوی، **مصباح الفقاهه**، مکتبه الداوری، قم - نشر علمیه، ۱۳۷۷ ق.
- ۱۲) الرشتی الجیلانی النجفی، میرزا حبیب الله، **الاجاره**، چاپ سنگی، بی تا.
- ۱۳) الرشتی الجیلانی النجفی، میرزا حبیب الله، **الغصب**، چاپ سنگی، ۱۳۲۲ ق.
- ۱۴) الشهید الثانی، زین الدین، **الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه**، مؤسسه دارالعالم الاسلامی بیروت، بی تا.
- ۱۵) الشهید الثانی، زین الدین، **مسالك الافهام الى تنقیح شرایع الاسلام**، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم، ۱۴۱۳، الطبعه الاولى.
- ۱۶) الشهیدی التبریزی، المیرزا فتاح، **هدایه الطالب الى اسرار المکاسب**، دارالفقه للطباعه و النشر، بی تا.

- ۱۷) طباطبائی (صاحب الرياض)، السيد علی بن محمد، **الرياض**، مؤسسه نشر الاسلامی، ۱۴۱۲ هـ.ق، الطبعه الاولى.
- ۱۸) طباطبائی بروجردی، آقا حسین، **تقریرات ثلاث**، مکتب النشر الاسلامی، ۱۴۱۳.
- ۱۹) الطریحی، الشیخ فخر الدین، **مجمع البحرين**، مرکز الطباعة والنشر فی مؤسسه البعثه، قم، ۱۴۱۵، الطبعه الاولى.
- ۲۰) عاملی، علامه شیخ حرّ، **وسائل الشیعه**، مؤسسه آل البيت(ع) قم، ۱۴۱۲ هـ.ق، الطبعه الاولى.
- ۲۱) عاملی، (محمد جواد) جواد بن محمد الحسینی، **مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه**، مؤسسه فقه الشیعه، لبنان، ۱۴۱۸، الطبعه الاولى.
- ۲۲) علامه حلی، الحسن بن یوسف بن مطهر اسدی، **تذکره الفقهاء**، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- ۲۳) **قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران**.
- ۲۴) کاتوزیان، دکتر ناصر، **دوره حقوق مدنی «مسؤولیت مدنی»**، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸ نوبت چاپ دوم.
- ۲۵) گرجی، دکتر ابوالقاسم، **مقالات حقوقی**، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تابستان ۱۳۷۸.
- ۲۶) محقق داماد، مصطفی، **قواعد فقهیه**، تهران، ۱۳۸۱.
- ۲۷) مکارم شیرازی، الشیخ ناصر، **بحوث فقهیه هامه**، ناشر مدرسه الامام علی بن ابیطالب (ع)، قم، ۱۴۲۲ ق، الطبعه الاولى.
- ۲۸) نائینی، محمد حسن بن عبدالرحیم، **منیه الطالب فی حاشیه المکاسب**، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ ق، الطبعه الاولى.
- ۲۹) نجفی (صاحب جواهر)، شیخ محمد حسن، **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۰، چاپ سوم.
- ۳۰) نراقی، احمد بن محمد مهدی، **مستند الشیعه فی احکام الشرعیه**، تحقیق مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۷ هـ.ق.
- ۳۱) یزدی، سید محمد کاظم بن عبدالعظیم الطباطبائی، **العروه الوثقی**، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۲، طبعه الثانيه.